

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## چگونه یک گزارش کتاب بنویسم؟

اولین کارگاه: یادداشت نویسی

با ارائه‌ی: محمد حقی

۲۵ شهریور ۹۸

به قلم: علی عزیزاده

کارگاه‌های یادداشت نویسی  
چگونه یک کتاب را گزارش کنیم؟  
با حضور محمد حقی؛ نویسنده و مولف



خانه‌ی کتابخانه‌ی ملی و اسنادی ایران

دوشنبه ۲۵ شهریورماه ۱۳۹۸. ساعت ۱۷،۴۵  
بلوار امین. کوچه ۱۲. انتهای کوچه سمت راست. پلاک ۲۲۱

## معرفی استاد:

محمد حقی نویسنده، پژوهش‌گر و مشاور عالی مجمع ناشران انقلاب اسلامی است. او هم اکنون مدیر کتابستان معرفت است. کتاب «روضه» که اثری پژوهشی، مستند و تصحیح شده کتاب «روضه الشهداء» ملاحسین واعظی کاشفی است، حاصل تلاش‌های وی در این زمینه است.

## چکیده:

نوشتار پیش‌رو، متن پیاده شده‌ی اولین نشست از سلسله نشست‌های آموزش یادداشت نویسی است که به همت خانه‌ی اخلاق‌پژوهان جوان برگزار شده است. محمد حقی که خود نویسنده و پژوهش‌گر است، در این جلسه به ما آموزش می‌دهد که چگونه یک گزارش کتاب خوب بنویسیم. به عقیده‌ی او وقتی می‌توانیم یک گزارش کتاب خوب بنویسیم که پیش از آن به چند سوال مهم درباره‌ی کتاب پاسخ داده باشیم؛ سوالاتی که ناظر به عنوان کتاب، پیشینه‌ی پژوهشی اثر، نویسنده و سوابق او، میزان پایبندی مولف به ایده‌ی اصلی متن، روش تالیف و ... می‌باشند. او در ادامه نکاتی را برای جذاب‌تر شدن یک گزارش کتاب بیان می‌کند.

## مقدمه:

ایام عزای سید و سالار شهیدان، حسین بن علی (علیه السلام) را خدمت شما تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم بحثی که ارائه می‌شود مفید و مثمر باشد.

من همیشه وقتی می‌خواهیم درباره‌ی کتابی صحبت کنیم یا بنویسیم یا در جایی ارائه‌اش کنیم، می‌پرسم: هدفتان دقیقاً چه چیزی است و می‌خواهید به چه چیزی برسید؟ یک فروشنده‌ی کتاب وقتی کتابی را معرفی می‌کند، طبیعتاً منظورش این است که مخاطب خودش را قانع کند تا

نظرش نسبت به این کتاب مثبت شود و احساس کند به خواندنش نیاز دارد. طبیعتاً این فروشنده طوری کتاب را پرزنت می‌کند که بتواند مخاطب خودش را مجاب کند. پس کار فروشنده‌ی کتاب این است که بتواند کتابش را بفروشد. طبیعتاً باید طوری این اتفاق را رقم بزند که آن نتیجه حاصل شود. کار منتقد کتاب و کسی که دست به قلم می‌برد تا نقد کند، این است که زوایای پنهان کتاب را بالا بیاورد و به مخاطب خودش نشان دهد. به اصطلاح اهل فن، «سفید-خوانی» کند؛ به این معنا که مولف در کتاب حرف‌هایی زده که غالباً مبتنی بر مبانی‌ای هستند که به آن‌ها هیچ وقت تصریح نمی‌شود. در عالم داستان‌نویسی این مساله خیلی بیشتر است؛ مثلاً نویسنده یک پیش‌فرض دارد و بر اساس آن پیش‌فرض قصه‌ای را روایت می‌کند. هیچ وقت هم پیش‌فرضش را بازگو نمی‌-

---

وقتی می‌خواهیم از یک کتاب گزارش بنویسیم،  
دنبال این هستیم که حال و هوایی از کتاب را  
به مخاطب خودمان منتقل کنیم.

---

عمل کرده‌است. او باید پیش‌فرض خود را در میان کلمات پنهان کند. کار منتقد این است که از دل این کلمات و حرف‌هایی که مطرح شده، چیزهایی را که بن‌مایه‌های موجود در ذهن نویسنده بوده‌است، بیرون بیاورد. این وظیفه‌ی منتقد است. وقتی می‌خواهیم از یک کتاب گزارش بنویسیم، دنبال این هستیم که حال و هوایی از کتاب را به مخاطب خودمان منتقل کنیم؛ مثلاً می‌گوییم رئوس مطالب و امهات مسائلی که در کتاب مطرح شده این‌ها هستند و تو علاقه‌مند یا کسی که پای این مطلب نشسته‌ای چون اهلش هستی یا در این زمینه داری کاری تخصصی می‌کنی، متوجه باش که محتوای این کتاب این‌ها هستند و اگر دنبال این هستی که مثلاً درباره‌ی فلان موضوع بیشتر

بدانی، به سراغ این کتاب برو. ما الان می‌خواهیم دقیقا درباره‌ی این که گزارش کتاب چیست و چگونه می‌توان گزارش کتاب نوشت، صحبت کنیم.

### سوالاتی که باید در مواجهه با هر کتابی به آن‌ها پاسخ بدهیم:

از قدیم به ما گفته‌اند که با سوال به سراغ متن بروید. کسی که با سوال به سراغ متن می‌رود، فهمش از متن خیلی بیشتر است، چون مساله داشته و بر اساس مساله‌هایش عمل کرده و بهتر می‌تواند از آن استفاده کند. به نظر من، اگر بخواهیم یک گزارش کتاب خوب ارائه بدهیم، بایستی به سی‌الی‌چهل سوال پاسخ بدهیم.



**پرسش:** سی‌الی‌چهل تا یا سه‌الی‌چهارتا؟

**پاسخ:** سی‌الی‌چهل تا. سوالات هم باید جزئی باشند. سوالاتی مثل «نویسنده به دنبال چه بوده است؟»، کلی هستند. «نویسنده دنبال چه بوده است» را می‌توان چنین مطرح کرد: «او چگونه فصل بندی کرده است؟»

وقتی به این سی الی چهل سوال در قالب یک جمله یا یک پارگراف یا یک اشاره پاسخ داده می‌شود، می‌توانیم بگوییم یک گزارش کتاب خوب نوشته‌ایم. بگذارید مثالی بزنیم: فرض کنید شما می‌گویید: این کتاب در فلان تعداد صفحه و شمارگان و کیفیت صحافی منتشر شده‌است. همه‌ی این اشارات، پاسخ به سوالاتی جداگانه هستند. ما وقتی در مواجهه‌ی با یک متن، به سی الی چهل سوال پاسخ داده و بتوانیم این چهل پاسخ را در دل یک متن پیاده کنیم، گزارشی که از کتاب ارائه می‌دهیم، یک گزارش متمرکز و مفید خواهد بود.

---

بگذارید به یک فوت کوزه‌گری اشاره کنم: طبیعتاً اولین مواجهه‌ی ما با کتاب، فیزیک و ظاهر کتاب است؛ به این کتابی که به زیبایی چاپ نشده است، به درد نمی‌خورد. معنا که ما وقتی کتابی را بر می‌داریم، می‌بینیم که این کتاب قطع، صفحات

و مشخصات ظاهری به خصوصی

---

دارد. همچنین نویسنده، مترجم و انتشارات آن را مشاهده می‌کنیم. مشخصات ظاهری کتاب اولین مواجهه‌های ما با یک کتاب هستند. بگذارید به یک فوت کوزه‌گری اشاره کنم: کتابی که به زیبایی چاپ نشده است، به درد نمی‌خورد. می‌توانم بگویم این مطلب تقریباً در مورد نود و نه درصد کتاب‌هایی که در حال انتشار است، صادق است. اگر شما کتابی را برداشتید و دیدید طرح جلد یا صفحه‌آرایی ضعیفی داشته یا غلط‌املائی یا ویراستاری دارد، این به این معناست که این کتاب توسط جایی منتشر شده است که اصول حرفه‌ای نشر را رعایت نمی‌کنند. بنابراین یکی از آیتم‌ها و ویژگی‌هایی که شما می‌توانید تشخیص بدهید یک کتاب، کتاب خوبی است، واقعا ظاهرش است. «نه، همین لباس زیباست نشان کتاب خوب بودن!». کتاب خوب را معمولاً ناشران خوب چاپ می‌کنند. غالباً وقتی نویسنده‌ای کتاب خوبی می‌نویسد، با ناشران معتبر و

نشان‌دار صحبت می‌کند. ناشر نشان‌دار هم بی‌خود و بی‌جهت به ناشر نشان‌دار تبدیل نشده‌است. او مجموعه‌ای از فعالیت‌ها را انجام داده تا به یک برند مهم در کشور تبدیل شده‌است.

**پرسش:** اگر کتاب بازاری باشد چه؟ به این معنا که جلد و قیافه‌ی خوبی داشته باشد، اما محتوای خوبی نداشته باشد.

**پاسخ:** من این را به عنوان یک ویژگی برشمردم و گرنه الی ماشاءالله گرگ را به جای بره و بره را به جای گرگ جا می‌زنند. با این همه کتابی که واقعا به لحاظ متنی، محتوایی و ادبیات خوب نوشته شده باشد، غالبا در این ویژگی نیز مثبت عمل می‌کند. اگر شما به خروجی‌های کتاب سال جمهوری اسلامی، کتاب سال حوزه، جایزه‌ی جلال، جایزه‌ی غنی‌پور و ... نگاه کنید، می‌بینید که این کتاب‌ها به لحاظ ظاهری نیز زیبا هستند. فکر می‌کنم توانسته باشم منظورم را برسانم: عرض بنده این است که هر چند ظاهر کتاب معیار نیست اما کتابی که خوب است الا و لابد باید ظاهر خوبی داشته باشد.

پس اولین مواجهه‌ی ما با کتاب، فیزیک کتاب است. کتابی که صحافی‌اش در حین ورق زدن، پاره می‌شود، این را به ما می‌رساند که ناشر این کتاب با یک صحافی ضعیف کار می‌کند. به عبارت دیگر این ناشر آن‌قدر فهمیده نیست که متوجه شود باید با یک جای معتبر قرارداد ببندد. یا فرض کنید در نشر کتاب از کاغذ خوبی استفاده نکرده است. این حتما موثر است ولی همه‌ی حرف هم این نیست و تنها بخشی از حرف این است. پس این اولین مواجهه‌ی ما با کتاب است.



در اولین مواجهه با کتاب با موارد ذیل روبه‌رو می‌شویم:

۱. عنوان کتاب: بگذارید در همین جا قدری دقیق شویم. در این جا باید از خودمان پرسیم: آیا نویسنده توانسته است، عنوانی گویا برای محتوای خودش انتخاب کند یا خیر؟ بنابراین یکی از ویژگی‌هایی که باید در یادداشت یا گزارش‌تان وجود داشته باشد این است که بتوانید به همین سوال جواب بدهید. اگر بخواهم به زبان خیلی ساده بگویم، به عنوان کتابی که پیش از من از آن نام‌برده شد، اشاره می‌کنم: «بررسی آراء علامه طباطبایی و بولتمان در آراء تفسیری کتاب مقدس» به نظر من اصل این که اسم کتاب به این شکل انتخاب شود، نقطه‌ی ضعف است. ما یک زیرعنوان داریم که باید در آن تفصیلاً بگوییم کتاب در چه باره‌ای است اما عنوان باید به قدری جذاب باشد که از هوش از سر مخاطب ببرد. در کشورهای اروپایی و آمریکایی خیلی جدی به این مساله می‌پردازند. در این کشورها لجنه‌ای برای انتخاب اسم کتاب وجود دارد. شاید نویسنده‌ی کتاب برای کتاب نام دیگری انتخاب کرده باشد اما این لجنه برای آن نامی دیگر انتخاب

کند. پس اولین سوال این است که آیا عنوان خوبی برای کتاب انتخاب شده است یا خیر؟ اگر بله، باید دلیل خودتان را بگویید. اگر نه، باز هم باید دلیل خودتان را بگویید. این یکی از سی‌الی‌چهل سوالی است که پیش از این خدمتتان عرض کردم.

۲. نام نویسنده: در این جا باید مشخص کرد که آیا این نویسنده در این موضوع سابقه‌ی فعالیت دارد یا خیر؟ پاسخ به این سوال گویای حرف‌های زیادی است. این که نویسنده-ای پنج کار اخلاق نظری در کارنامه‌ی خود داشته باشد؛ مثلاً آقای عالم زاده‌ی نوری را در نظر بگیرید که سابقه‌ی فعالیتشان مشخص است، به ما اعلام می‌کند که آیا کتاب اخیرش ارزش توروک دارد یا خیر؟ بنابراین این که مولف کیست و چه سابقه‌ای دارد، در قضاوت ما نسبت به ارزش کتاب موثر است. فعالیت‌های دیگر مولف در زمینه‌های دیگر نیز از جمله چیزهایی است که در یادداشت ما موثر است. نمی‌دانم استاندارد یادداشت نویسی شما چند کلمه است.

**پرسش:** تقریباً ۲۵۰۰ کلمه.

**پاسخ:** یادداشت‌های ۲۵۰۰ کلمه‌ای، یادداشت‌های نشریه‌ای هستند و گرنه یادداشت‌های خبرگزاری‌ها در ۷۰۰ الی ۱۰۰۰ کلمه حرف را منتقل می‌کنند. در چنین حجمی باید یک پاراگراف را به خود نویسنده، سوابق فعالیت‌های او، کتاب‌های مشابهی که دارد، فعالیت‌های او در موضوعات دیگر و ... اختصاص داد.

۳. فصل‌های کتاب: یکی از ویژگی‌های دیگری که در یادداشت نویسی وجود دارد این است که شما باید یک گزارش اجمالی از تمام فصول ارائه بدهید. البته این مربوط به یادداشتی با حجم ۲۵۰۰ کلمه است و گرنه اگر یادداشت من ۷۰۰ کلمه باشد، نباید به سراغ گزارش فصل بروم. اگر یادداشت من ۷۰۰ کلمه باشد، گزارش فصل تمام گزارش



مرا فراخواهد گرفت. کتاب‌ها معمولاً هشت الی نه فصل دارند. اگر شما بخواهید درباره-ی هر فصل سه الی چهار خط هم توضیح بدهید و در هر خط هم دوازده کلمه بیاورید، تقریباً گزارش فصل، کار را تمام می‌کند. به نظرم در این جا بایستی فقط روی فصلی که نویسنده در آن حرف اصلی‌اش را زده، تمرکز کرد. خیلی از اوقات فصل‌های اولیه، مقدمات و پیشینه‌ی تحقیق هستند و در فصل ششم یا هفتم نظر نویسنده مطرح می‌شود. در گزارش هفتصد کلمه‌ای، پرداختن به گزارش جزئی هر فصل، عملاً وقت را از بین می‌برد و شما به آخر متنتان می‌رسید. اگر فرض بر این باشد که گزارش ما دو هزار کلمه است، باید در هر پاراگراف هفتاد کلمه‌ای یک فصل را توضیح بدهیم؛ مثلاً بگوییم نویسنده در فصل اول به دنبال تبیین فلان مساله با فلان ویژگی‌هاست.

۴. جایگاه کتاب: در این جا باید مشخص کنیم که این کتاب در مقایسه با کتاب‌های مشابه، از چه جایگاهی برخوردار است. اگر کتاب مشابهی موجود نیست، نشانگر این است که این کتاب، کتاب خوبی است، چون این کتاب برای اولین بار به این موضوع پرداخته است. ولو این که ضعیف باشد، همین که روی موضوعی که تا به حال روی آن تحقیق نشده است، به شکلی مستوفاً نورافکن انداخته است، یک نقطه‌ی قوت محسوب می‌شود. اگر مشابه این کتاب، کتاب‌های دیگری وجود داشته باشد؛ مثل این که کتاب، کتاب مقتل باشد، باید آن را با مقتل جامع آقای پیشوایی مقایسه کرده و بگوییم: این کتاب به لحاظ پژوهش‌های عاشورایی، کتاب‌های مشابهی هم دارد. یا «با کاروان حسینی» آقای طبسی یا «دانش‌نامه‌ی امام حسین (علیه السلام)» آقای ری شهری را مثال بزنیم. این جا

باید مقداری در مقام ارزش‌گذاری ورود کنیم. به این معنا که بگوییم: این کتاب مشابه-هایی دارد و مزیت‌های این کتاب نسبت به کتب مشابه فلان چیز است. باید در گزارشی که ارائه می‌دهیم، به این موارد نیز پردازیم.<sup>۱</sup>

می‌خواهم از مقتل جامع به عنوان شاهد مثال استفاده کنم: اولاً باید مشخص کنیم که کتاب مشابهی وجود دارد یا خیر؟ در مرحله‌ی بعدی باید مشخص کنیم که خود کتاب در مقایسه با آثار دیگر مولف از چه جایگاهی برخوردار است. مثلاً آیا این مولف در زمینه‌ی عاشورا پنج کتاب دیگر نیز در کارنامه‌ی خود دارد یا خیر؟ اگر بله، ویژگی ممتاز این کتاب نسبت به سایر کتب او چیست؟ این هم یکی از محورهایی است که باید به آن پاسخ بدهیم تا گزارشی که نوشته‌ایم، گزارش دقیقی باشد.

۵. ارزیابی میزان توفیق مولف در رسیدن به هدفی که اعلام کرده است: نویسنده‌ها غالباً در مقدمه‌ی کتابشان، فرضیه، نظریه یا ادعایی را مطرح کرده و می‌گویند: من به دنبال تبیین فلان موضوع هستم. در واقع او این را به عنوان یک هدف در کتاب خودش مطرح می‌کند. در طی مطالعه‌ی کتاب، باید به این پرسش جواب بدهید که آیا این نویسنده توانسته است به هدفی که اعلام کرده بود برسد یا خیر؟ مثلاً نویسنده می‌گوید: من به دنبال ارائه‌ی یک گزارش تاریخی از حادثه‌ی کربلا بر اساس مقاتل و تواریخ معتبر هستم. بعد وقتی به متن مراجعه می‌کنید، می‌بینید که نویسنده الی ما شاء الله به کتب تاریخی قرن دوازدهم ارجاع داده است که به دلیل روایات تاریخی غلط، مغشوش هستند. یا مثلاً نویسنده می‌گوید: من می‌خواهم فلان نظریه را از منظر دین مطرح کنم، بعد وقتی به کتاب مراجعه می‌کنید، می‌بینید تنها چیزی که در کل کتاب مطرح نشده

---

<sup>۱</sup>. بابت پراکنده بودن محتوا عذرخواهی می‌کنم. دلیل این پراکندگی این است که من از متون مختلفی برای ارائه-ی بحثم استفاده کرده‌ام.

است، دین است. پس یکی از چیزهایی که ما باید به آن جواب بدهیم، این است که آیا نگاه نویسنده توانسته بر اساس هدفی که خودش اعلام کرده است، به هدفش نزدیک شود یا خیر؟ بنابراین این هم یکی از سوالاتی است که ما در مواجهه‌ی با یک کتاب، باید یک پاراگراف را به پاسخ آن اختصاص بدهیم.

۶. نکته‌ی بعدی‌ای که باید در یادداشت‌مان به آن توجه کنیم این است که ببینیم این کتاب برای چه کسی نوشته شده است؛ مثلاً نویسنده می‌گوید من این کتاب را برای متخصصان اخلاق پژوه نوشته‌ام، بعد می‌بینید در کتاب ابتداییات اخلاق را گفته است. این به این معناست که نویسنده نتوانسته است در ارائه‌ی متن خودش، به گروه مخاطب خود پایبند باشد. اگر نویسنده در این زمینه موفق عمل کرده باشد، نمره‌ی مثبت این بخش را خواهد گرفت؛ مثلاً مولفی به دنبال تبیین فلان گزاره‌ی اخلاقی، تاریخی یا فلسفی برای دانشجویان بوده و توانسته است به لحاظ لحن، زبان و تبیین مساله به این هدف برسد. این که کتاب برای چه کسی نوشته شده است، هم گروه مخاطب تخصصی را شامل می‌شود، هم سن و هم جنسیت را.

۷. یکی از مسائل دیگری که در گزارش نویسی برای ما مهم است این است که ببینیم آیا روش تحقیق اتخاذ شده در اثر با نتایج اعلام شده هم‌سو و هم‌خوان هستند یا خیر؟ خصوصاً این مساله در رشته‌های علمی بیشتر مطرح است؛ مثلاً چند وقت پیش در یک نقد کتاب، نویسنده گفته بود که من بر اساس مصاحبه‌ی عمیق، به فلان مساله در سبک زندگی طلاب پرداخته‌ام. می‌دانید که مصاحبه‌ی عمیق به این معناست که نویسنده مثلاً دو ساعت با ده الی پانزده نفر در یک جامعه‌ی آماری متفاوت، مصاحبه می‌کند. با این که نویسنده روش تحقیق خود را مصاحبه‌ی عمیق قرار داده بود، اما آمار هم ارائه داده بود. در این جا آمار معنایی ندارد، چون آمار بر اساس جامعه‌ی آمار پیمایشی که مثلاً

چهارصد نفر<sup>۲</sup> است، ارائه می‌شود. بنابراین اگر شما کتابی را دیدید که در مقدمه‌اش گفته بود: روش من مصاحبه‌ی عمیق است اما در متن کتاب گفته بود: سی درصد طلاب به پوشیدن لباده گرایش دارند، باید متوجه ضعف این کتاب شوید، چون بر اساس پانزده مصاحبه که نمی‌شود به آمار رسید. بگذارید مثال دیگری بزنم: اگر کسی بگوید من بر اساس روش کتابخانه‌ای عمل می‌کنم ولی در متن به روش میدانی عمل کند، نشانگر ضعف اثر او خواهد بود. چند وقت پیش کتابی را دیدم که گفته بود روش من روش کتابخانه‌ای است اما از نیمه‌ی کتاب به بعد داشت درد و دل می‌کرد! این دیگر روش کتابخانه‌ای نیست. تو رفته‌ای مشاهدات خودت را در قالب کتاب منتشر کرده‌ای. یا در همان اول ادعا نکن روش من این است یا اگر ادعایی کردی به اقتضائات ادعایت ملتزم باش. پس این هم نکته‌ی مهمی است.

باید یک‌بار دیگر به این نکته اشاره کنم که من در حال مطرح کردن مجموعه‌ای از پرسش‌ها هستم که وقتی پاسخ داده شوند، گزارش کتاب دقیقی ارائه می‌شود.

۸. مسالهی بعدی این است که مولف معمولاً در مقدمه یا فصل اول کتاب، یک ایده‌ی اصلی مطرح می‌کند؛ مثلاً می‌گوید من به دنبال تبیین فلان موضوع هستم. پرسش این است که آیا نویسنده‌ی کتاب، در بقیه‌ی فصول کتاب در حال دنبال کردن ایده‌ی اصلی خودش است یا رشته‌ی کلام از دستش خارج شده‌است؟ اگر نویسنده توانسته باشد ایده‌ی اصلی خود را در هر فصل گام‌به‌گام جلو ببرد، نشانگر نقطه‌ی قوت اثر او خواهد بود؛ مثلاً یکی از دوستان ما درباره‌ی خطبه‌ی فدک کاری حقوقی کرده بود که کار شیک و تمیزی بود. من کاری به این ندارم که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به لحاظ

---

<sup>۲</sup>. در مورد عدد دقیقش حضور ذهن ندارم.

شخصیتی، خلقی و خلقی چه کسی بوده‌اند. فرض می‌کنم ایشان در یک دادگاه شاکی بوده و ادعایی را مطرح کرده و شواهدی دارند. ما می‌خواهیم ببینیم آیا شواهد و ادله‌ی ایشان محکمه‌پسند هستند یا خیر؟ ایده‌ی این کتاب این است که من می‌خواهم از منظر حقوق اسلامی - فارغ از این که چه کسی در جایگاه متهم و شاکی است - این مساله را بررسی کنم. ما باید ببینیم آیا نویسنده توانسته است در تمام متن کتاب ایده‌اش را جلو ببرد یا صرفاً در چهل صفحه‌ی اول کتاب توانسته ایده را پیش ببرد و در ادامه مطلب از دستش در رفته

است؟ این مشکل بعضاً وجود دارد. چون مولف هم مثل بقیه‌ی انسان‌ها، انسان است؛ مثلاً چیزی به ذهنش می‌رسد که در حد یک مقاله است اما از آن جایی که توقع زیادی از خودش دارد، می‌خواهد آن را تبدیل به یک کتاب سیصد

---

این مشکل بعضاً وجود دارد. چون مولف هم مثل بقیه‌ی انسان‌ها، انسان است؛ مثلاً چیزی به ذهنش می‌رسد که در حد یک مقاله است اما از آن جایی که توقع زیادی از خودش دارد، می‌خواهد آن را تبدیل به یک کتاب سیصد صفحه‌ای کند.

---

صفحه‌ای کند. از این بدتر این است که بعضاً چنین کارهایی پروژه هستند؛ مثلاً فرض کنید شما هیئت علمی فلان جا هستید و باید هر سال یک کتاب تألیف کنید، در نتیجه حرفی را که در یک مقاله می‌توانید بزنید، به یک کتاب تبدیل می‌کنید. در این جا هم اقتضات بشری وجود دارد و هم اقتضات مادی و معنوی.

چند وقت پیش کتابی می خواندم ک ادعای خیلی بزرگی کرده بود: « بررسی مبانی فقهی و حقوقی قیام امام حسین (علیه السلام)». وقتی این کتاب را می خواندم، احساس می- کردم در حال خواندن لهوف هستم! در واقع نشانه‌ای از فقه و حقوق در آن دیده نمی شد. صرفاً در یک جا درباره‌ی قاعده‌ی بیعت و تخلف از آن بحثی حقوقی کرده بود و تمام حرفش در حد یک مقاله بود.

۹. پرسش بعدی این است که آیا فصل‌هایی که در یک کتاب قرار داده شده‌اند، یک پیوستار هستند یا خیر؟ به این معنا که آیا با خواندن فصل اول و سپس مطالعه‌ی فصل چهارم چیزی را از دست می‌دهی یا کل کتاب شبیه به ده مقاله‌ی جداگانه است که به ادنی مناسبتی به هم ربط داده شده‌اند؟ این هم نکته‌ی مهمی است.

۱۰. نکته‌ی بعدی ریز موضوعات و کلیدواژه‌هایی است که اگر بخواهید از آن‌ها در یک کتاب یاد کنید، باید مثلاً به ده مساله برسید؛ به این معنا که ببینید مولف واقعا به دنبال چه بوده است؟ این‌ها همان ریز موضوعات و کلیدواژه‌ها هستند. مثلاً ریز موضوعات اثر آقای عالم‌زاده‌ی نوری سبک زندگی اجتماعی، سبک زندگی شخصی و سبک زندگی صنفی هستند که مولف به دنبال تبیین این‌ها بوده است. وقتی شما به این‌ها می‌رسید، می‌توانید با متن تطبیقشان بدهید و ببینید که آیا مولف توانسته است این حرف‌ها را بزند یا خیر؟ آیا مثلاً توانسته است درباره‌ی سبک زندگی صنفی آن حرف‌هایی را که مدنظرش بوده است، ارائه بدهد یا خیر؟ کلماتی که در کلیدواژه و ریزموضوعات به آن‌ها می‌رسید، محورهایی است که در گزارشتان ارائه می‌دهید.

**پرسش:** یکی از ابهام‌هایی که همیشه برای من وجود داشته، این است که چه مقدار از موضوعات از مقدمه و چه مقدار موضوعات از خود کتاب استخراج می‌شود؟ بعضی‌ها می‌گویند اگر با خواندن مقدمه نتوانید بفهمید که کتاب قوی است یا خیر، کتاب خوان

حرفه‌ای نیستید. در مقابل بعضی دیگر می‌گویند باید صد صفحه از کتاب را بخوانی تا متوجه شوی آیا مولف حرفی جدی دارد یا خیر؟

**پاسخ:** مقدمه باید حال و هوای کلی کتاب را به من بگوید. مقدمه عرصه‌ی ادعاهای مولف است. در مقدمه است که متوجه می‌شویم نویسنده به دنبال چه بوده است؛ مثلاً در مقدمه‌ی کتاب قهرمانان تاریخ، ویل دورانت می‌گوید: من به دنبال این هستم که یکسری از شخصیت‌هایی را که در طول دو الی سه هزار سال تمدن بشر، تاثیرگذار بوده‌اند، در یک گزارش بیست الی سی صفحه‌ای با زبانی ساده به مخاطبم معرفی کنم. این مقام ادعا است. در این جا شما باید به یک چیز برسید: آیا نویسنده در مقدمه ادعای یک حرف جدید دارد یا خیر؟ کار مقدمه دقیقاً این است. مقدمه اصلاً نمی‌تواند شما را به محتوا برساند، بلکه صرفاً ادعای نویسنده را مطرح می‌کند. من به شخصه به هنگام انتخاب کتاب، آن را تصادفی باز می‌کنم. بله، در پایان نامه معلوم است که باید در کجا به دنبال حرف اصلی بگردم اما وقتی شما کتابی را باز می‌کنید و می‌بینید نویسنده دارد سنجیده و پخته حرفی را می‌زند و منابع مورد استفاده‌اش از منابع اصلی آن موضوع است، می‌توانید متوجه قوت آن اثر شوید. گاهی نویسنده ادعایی را مطرح می‌کند و بعد می‌بینید به سراغ منابع درجه‌ی سوم رفته‌است. این به این معناست که این شخص از این عرصه پرت است و اصلاً به درد این که به سراغ کتابش برویم، نمی‌خورد. اما وقتی می‌بینید ادعای مطرح شده، در منابع درجه‌ی یک موضوع دنبال می‌شود، نشانگر فنی بودن کار نویسنده است. به نظر من مقدمه فقط حاوی ادعای نویسنده است و نمی‌تواند بیش از این چیزی از آن فهمید.

**پرسش:** آیا در یک گزارش هفتصد کلمه‌ای می‌توان به چهل سوال پاسخ داد؟

**پاسخ:** در هفتصد کلمه دشوار است. من یادداشت هفتصد کلمه‌ای را در سطح یادداشت‌های ترویجی می‌دانم. در سطح یادداشت‌های ترویجی صرفاً باید کتابی را به خوبی معرفی کنی. اما وقتی می‌خواهی کتابی را در دو هزار کلمه توضیح بدهی، می‌توانی به چهل سوال پاسخ بدهی. کسانی که خیلی فنی کار می‌کنند، گاهی سی صفحه یادداشت می‌نویسند. در چنین یادداشت‌هایی وقتی شخص می‌خواهد بگوید نویسنده در مقدمه ادعایی کرده است که در کتاب نتوانسته آن را اثبات کند، باید دانه دانه فکت‌ها را بیاورد. این یادداشت‌ها در دوره‌هایی خیلی مرسوم بود. در نشریات حرفه‌ای کتاب گاهی درباره‌ی یک کتاب سی صفحه یادداشت می‌نوشتند. البته الان هم چنین یادداشت‌هایی وجود دارد. شما اگر به کتب تراجمی که امثال آقای شبیری نوشته‌اند، مراجعه کنید، می‌بینید چهل الی پنجاه صفحه راجع به یک کتاب توضیح داده‌اند؛ مثلاً می‌گویند فلان شخصیتی که در کتاب گفته شده، شخص دیگری است و به دلیل تصحیف یا خطای در ضبط با هم اشتباه گرفته شده‌اند. یا مثلاً فلان کتاب مربوط به فلانی در قرن فلان است. این‌ها همان یادداشت‌های سی - چهل صفحه‌ای است. در یادداشت هفتصد کلمه‌ای باید به صورت گذرا از این مطالب عبور کنیم. به این معنا که مثلاً بگوییم: نویسنده همان گونه که ادعا کرده به دنبال تبیین فلان موضوع است، در متن نیز توانسته است به تبیین آن پردازد. همین کافی است و دیگر نوبت به پاراگراف نمی‌رسد. باید به صورت خطی جلو برویم.

**پرسش:** بعضی وقت‌ها نویسنده‌ها و مولفان در کتاب‌هایشان، به کتب دیگری از آثارشان ارجاع می‌دهند. آیا در این جا باید به همه‌ی کتاب‌های نویسنده مسلط باشیم یا صرفاً باید از کنار موارد این چنینی عبور کرده و به کتاب پیش رو پردازیم؟



**پاسخ:** این که بتوانی در دل یک کتاب، برای کتاب دیگری قلاب بیندازی، یک تکنیک در بیزینس کتاب است. مثال داستانی‌اش، کتاب داستان سیستان رضا امیرخانی است. در این کتاب در جایی مسعود خامنه‌ای آقای امیرخانی را می‌بیند و به او می‌گوید: «به به! آقای امیر خانی من او». رضا امیرخانی در این جا قلابش را می‌اندازد تا مخاطب از خودش بپرسد: من او دیگر چیست؟ این به جهت بیزینس بود اما در بعضی جاها، نویسنده به دنبال تبیین موضوعی است؛ مثلاً در کتاب حقیقت عاشورا محمد اسفندیاری به دنبال این است که بخش‌هایی از حقیقت عاشورا را بازگو کند. او دیگر نمی‌تواند حرف‌های «از عاشورای حسین تا عاشورای شیعه» را دو مرتبه در این جا تکرار کند. او مجبور است که به یک موضوع در یک پاراگراف اشاره کرده و بعد بگوید: بیشترِ مطلب را در فلان کتابم گفته‌ام. این طبیعی است. وگرنه با تکرار مواجه خواهیم شد.

۱۱. نکته‌ی بعدی این است که ببینیم آیا کتاب تحسین شده است یا خیر؟ این هم برای یک کتاب مهم است؛ مثلاً فرض کنید آقای سبحانی برای یک کتاب کلامی، مقدمه‌ای بنویسند. این خیلی به کار کمک می‌کند. این که کسی که در حوزه‌ی کلام نشان‌دار و نامدار است، درباره‌ی یکی از کتب شاگردانش مقدمه‌ای نوشته و آن را تحسین کند، بر خوب بودن یا نبودن آن تاثیرگذار است. ما هم باید در گزارشمان به این تحسین تصریح کنیم؛ مثلاً فرض کنید آقای خامنه‌ای درباره‌ی کتاب تاریخ جهان نوشته‌ی جواهر لعل نهرو، نکته‌ای دارند. تحسین کسی که در حوزه‌ی تاریخ، کار فنی کرده‌است، در مورد یک کتاب تاریخی خیلی به ما کمک می‌کند؛ مثلاً آقای رسول جعفریان، می‌گوید کتاب سیره‌الْحسین سید جعفر مرتضی‌عاملی خیلی کتاب خوبی است. این خیلی به ما در انتخاب کتاب کمک می‌کند. ما نیز باید در یادداشتمان به این نکته تصریح کنیم.

اگر مقداری بخواهیم وارد فضای ژورنالیستی شویم، احیانا اگر کتاب انعکاس رسانه‌ای خاصی تحت عنوان رونمایی و... داشته است، باید در گزارش ما منعکس شود؛ مثلا باید درباره‌ی کتاب دا بگوئیم که به سه زبان ترجمه شده و قرار است سریالی درباره‌ی آن ساخته شود. یا مثلا خانم گوهر خیر اندیش یا همایون اسعدیان درباره‌ی آن صحبت کرده‌اند. این‌ها اتفاقات پیرامونی کتاب هستند که به ما کمک می‌کنند بفهمیم با چه متنی طرف بوده و گزارشی فنی‌تر و دقیق‌تر ارائه بدهیم.



**پرسش:** مثال دیگرش تقریظ‌ها و نقدهایی است که نوشته می‌شود.

**پاسخ:** بله؛ مثلا در دهه‌ی پنجاه، مرحوم انصاری قمی، نهج البلاغه‌ای منظوم و منثور نوشتند که آقایان خویی، حکیم، طباطبایی و... از آن تعریف و تمجید کردند. این به این معناست که ما با متنی طرف هستیم که پیر این مسیر که خودش شرح نهج البلاغه نوشته‌است، درباره‌ی آن می‌گوئید: کتاب خوبی است.

احيانا اگر کتاب، توليد مرتبط داشته باشد، بايد منعكس شود. توليد مرتبط به اين معناست كه از كتاب چيزي ساخته شده باشد يا كتاب نقطه عطفی در موضوع خودش باشد؛ مثلا می گویند جریان نهیلیسم اولین بار در كتاب يك نویسنده‌ی روسی مطرح شده است و بعد از آن بود كه فلاسفه و اجتماعی‌نویسان درباره‌ی این مكتب نوشته و مكاتب هنری پیرامون آن شكل گرفت. پس كتابی كه نقطه‌ی عطف يك موضوع است و بعدها منشا اثراتی شده است، كتاب قابل اعتنایی است؛ اگر بخواهیم مثالی از دوره‌ی حاضر بیاوریم باید به كتاب خاك‌های نرم كوشك و دا اشاره كنیم. این دو كتاب نقطه‌ی عطف هستند. ما پیش از این دو كتاب، با دوره‌ای خسته در حوزه‌ی كتاب‌های دفاع مقدس مواجه بودیم. كتاب‌های مرتبط به این حوزه غالبا به چاپ مجدد نمی‌رسیدند. بعدها وقتی این دو كتاب آمدند، با تیراژهای صد هزار و دویست هزار منتشر شدند. همچنین بعد از این دو كتاب حجم عظیمی از كتب مربوط به دفاع مقدس نوشته شدند. این يك نقطه‌ی عطف است. به این معنا كه این دو كتاب اثرهایی هستند كه توانستند در آثار بعد از خودشان تاثیرگذار باشند.

گاهی كتاب آن قدر قوی است كه از آن اقتباس شده یا فیلم و سریال می‌سازند. این هم از آن چیزهایی است كه در گزارش ما از كتاب، موثر است.

۱۲. نکته‌ی بعدی این است كه ببینیم، كتاب چه در موضوع خودش و چه در پرداختش چه قدر تکرار دارد. تکرار داشتن به این معناست كه نویسنده حرفی را بزند كه قبلی‌ها هم زده‌اند و جلوتر نرود. به عبارت دیگر تولیدی اتفاقی نیفتاده و صرفا يك تبیین جدید صورت گرفته است. البته اگر کسی بتواند نظریه‌ای را خوب تبیین کند، خوب است ولی تکرار و تبویب حرف‌های قدما فایده‌ای ندارد؛ مثلا كتاب‌های اخلاقی‌ای كه بر اساس بیانات آقای خامنه‌ای چاپ شده‌اند، از همین دست هستند. گاهی می‌بینید نویسنده وارد

بحثی می‌شود و طوری بحث را مطرح می‌کند که شما بعد از اتمام کتاب با خودتان می‌گویید: علی‌الظاهر منظومه‌ی فکری آقا در اخلاق این است. در مقابل گاهی می‌بینید که نویسنده کلمه‌ی تقوا، اخلاق، پرهیزگاری و ... را سرچ کرده و کنار هم گذاشته و تبدیل به یک کتاب کرده‌است. این تکرار همان سخنرانی آقای خامنه‌ای است و صرفاً دسته‌بندی و بسته‌بندی شده‌است. در واقع تبیینی صورت نگرفته‌است. تفاوت کتاب‌هایی که در صهبای جهادی درباره‌ی آقا نوشته شده‌است با کتاب‌هایی که بعضی دیگر از ناشران منتشر کرده‌اند، در همین است. وقتی این کتاب‌ها تمام می‌شوند، واقعا می‌توانید متوجه شوید که دغدغه‌های فرهنگی آقای خامنه‌ای چه چیزهایی هستند. پس باید دید که آیا اولاً کتاب در موضوع خودش تکرار شده‌است یا خیر؟ ثانیاً باید دید در پرداخت نیز تکرار دارد یا خیر؟ این نکته‌ی مهمی است که بدانیم یک کتاب تولید علم کرده است یا خیر؟ توانسته است مخاطب‌خودش را یک قدم جلو ببرد یا نتوانسته است؟

۱۳. نکته‌ی بعدی که در خواندن دقیق اتفاق می‌افتد، دقت در نقل قول‌ها است. وقتی کتابی می‌خوانید، حتماً باید چندتا از رفرنس‌ها را چک کنید. من وقتی کتاب حکومت ولایی محسن کدیور را - که ادعای بزرگی را طرح کرده بود - می‌خواندم، به چندتا از منابع ذکر شده رجوع کردم؛ مثلاً گفته‌بود میرزای نائینی در تنبیه الامّه فلان چیز را گفته‌است یا آخوند در فلان کتابش، فلان حرف را زده است. بعد وقتی به متن اصلی مراجعه می‌کردم می‌دیدم چنین چیزی از متن فهمیده نمی‌شود ولی از آنجایی که او به دنبال چیز دیگری بود، چیزی را که خودش خواسته بود روی متن، بار کرده‌بود. پس دقت در نقل قول‌ها به این معناست که بدانیم آیا نویسنده توانسته است نقل قول‌ها را دقیق و خوب منتقل کند یا خیر؟ این یکی از تکنیک‌های این کار است. اگر شما می‌بینید شخصی فهمی را به یک نفر منتسب می‌کند و برای آن آدرس هم می‌دهد، بروید دنبالش بگردید.

گاهی چنین است که برداشت نویسنده از متن منبع، فهمیده نمی‌شود. این به این معناست که نویسنده در نقل قول امانت‌داری نکرده‌است.

**پرسش:** این تعدد فهم است. ممکن است کسی یک چیز بفهمد و شخص دیگر چیزی دیگر.

**پاسخ:** من می‌خواهم گزارش خودم را بنویسم و در گزارشم می‌گویم: از فلان متن این فهمیده نمی‌شود. به عبارت دیگر ارزش‌گذاری می‌کنم. ممکن است شخص دیگری بیاید و بگوید: اتفاقاً فهمیده می‌شود. از آن‌جایی که من نویسنده‌ی مطلب هستم، باید رای خودم را اعلام کنم.

**پرسش:** نمی‌توانیم بگوییم شخص امانت را رعایت نکرده‌است. نهایتاً می‌توانیم بگوییم فهم شخص صحیح نبوده‌است.

**پرسش:** این مصداق امانت‌دار نبودن نیست.

**پاسخ:** به نظر من می‌توان گفت. اگر بخواهم روشن‌فکرانه و لایت حرف بزنم، باید همین حرفی را بزنم که شما می‌زنید. با این همه بالاخره چیزی برای من حجت است که من به آن برسم. من می‌گویم بر اساس فهم من و این قرائن، چیزی که ایشان نقل می‌کند، درست نیست. از آن‌جایی که من دارم این را می‌نویسم، فردا خواهند گفت محمد حقی ادعا کرده‌است که این حرف درست نیست. ممکن است دیگری هم ادعا می‌کند به دلیل فلان قرائن اتفاقاً این حرف درست است.

**پرسش:** از عبارت «امانت‌دار نبودن» این طور فهمیده می‌شود که نویسنده فهمیده‌است منظور این رفرنس این نبوده‌است ولی از آن‌جایی که به نفعش بوده، طور دیگری نوشته‌است.

**پرسش:** فرق انگیزه و انگیزه‌است. این نیت خوانی است.

**پرسش:** بگذارید مثالی بزنم: آقای اسلامی در نقد مکتب تفکیک کتابی نوشته‌اند که در

آن آقای حکیمی را خیلی نواخته‌اند. ایشان در این کتاب همین کاری را که شما می-

فرمایید، انجام داده‌اند و تیک

نه باید در محتوا غرق شد و نه از آن جدا شد.

ما وقتی غرق محتوایی می‌شویم دل‌داده می-

شویم و واقعا نمی‌توانیم نقاط ضعفش را ببینیم.

فلان جمله را نقل کرده و بر

اساس آن گفته است که مکتب تفکیک منتسب به شهید مطهری است. بعد آقای اسلامی

در آن کتاب یک صفحه از شهید مطهری می‌آورند و می‌گویند: جمله‌ی نقل شده، در

وسط این یک صفحه است. شما اگر این یک صفحه را بخوانید، انصافا چیزی که آقای

حکیمی گفته‌اند از آن فهمیده نمی‌شود. اگر بخواهم از شما دفاع کنم باید این را بگویم

که این به نوعی یک تحریف است. تحریف به این معنا که آقای حکیمی به مخاطب

می‌گوید: دفاع از مکتب تفکیک از حرف شهید مطهری فهمیده می‌شود، در حالی که

چنین نیست. فکر می‌کنم منظورتان این بود.

**پاسخ:** بله منظورم همین و مقداری غلیظ تر از این بود. نشانه‌شناسی متن یک بحث

دیگر است ولی واقعا معتقدم که وقتی بعضی‌ها در کار پژوهشی به دنبال اثبات چیزی

هستند، همان چیزی را که می‌خواهند از متن بیرون می‌کشند. به همین دلیل است که

می‌گویم باید منبع را چک کنیم. فکر می‌کنم به سی یا چهل سوال رسیدیم. اجازه بدهید

باز هم جلوتر برویم.

به نظر من این‌ها سوالاتی هستند که می‌بایست به آن‌ها پاسخ بدهیم تا به یک گزارش خوب برسیم. این بخش اول صحبت‌های من بود.

### **نکاتی کلی درباره‌ی یادداشت نویسی:**

در این چند دقیقه‌ی باقی مانده کلیاتی از یادداشت نویسی را خدمتان عرض می‌کنم:

۱. نه باید در محتوا غرق شد و نه از آن جدا شد. ما وقتی غرق محتوایی می‌شویم دل‌داده می‌شویم و واقعا نمی‌توانیم نقاط ضعفش را ببینیم. کسی که می‌خواهد واقعا یک کتاب را گزارش کند، باید مثل حریم خصوص، فاصله‌اش را با کتاب رعایت کند. نه دل‌داده‌ی کتاب شود و نه دلزده. به عبارت دیگر به چیزی که باید بنویسد، وفادار باشد، چون شکی نیست که در حب و بغض‌ها، حقایق به مسلخ می‌روند.
۲. باید سعی کنیم نوع نگارش ما به متن کتاب نزدیک باشد. به این معنا که اگر با یک کتاب فلسفی همچون «بررسی آراء علامه طباطبایی» مواجه هستیم، آن را عوامانه گزارش نکنیم. سعی کنیم گزارشمان به نوعی مقدمه‌ای برای متن کتاب باشد. بنابراین بین گزارش کتاب و متن آن باید نوعی همخوانی و هم‌آوایی وجود داشته باشد.
۳. طلیعه‌ی یادداشت‌مان باید طوفانی باشد، چون یادداشت ما نهایتاً هزارکلمه است. اگر قلابتان را در پاراگراف‌های اول نیندازید، مخاطبتان متن را رها می‌کند. به عبارت دیگر شروع یادداشت باید با یک ضربه همراه باشد؛ مثلاً یادداشت را با یک سوال آغاز کنیم: آیا به این فکر کرده‌اید که ...؟ سوالاتی را مطرح کنید که نویسنده به دنبال تبیین آن‌ها در متن کتابش است. یا مثلاً نظریه‌ی نویسنده را به روشی جذاب مطرح کنید. به عبارت دیگر شروع یادداشت باید طوری باشد که مخاطب احساس کند باید متن را بخواند، چون هدف ما از نوشتن متن، خواننده شدنش است، نمی‌خواهم صرفاً تکلیفی را انجام

بدهیم یا پولی بگیریم. بنابراین یکی از لوازم خوانده شدن یادداشت این است که شروعی طوفانی داشته باشد.

۴. ما حاصل یادداشت شما باید یک نقشه‌ی هوایی به مخاطب بدهد. اگر من کتابی را خواندم و نفهمیدم چه شد، یعنی در یادداشت‌م ضعیف عمل کرده‌ام. در این نقشه‌ی هوایی، در جاهایی که احساس می‌کنید می‌توانید کمی حرف بزنید، در کوچه‌ها و خیابان‌ها مقداری حرف بزنید ولی خروجی یادداشت شما باید یک نقشه‌ی هوایی از کل کتاب باشد. به عبارت دیگر وقتی من مخاطب یادداشت شما را می‌خوانم، باید متوجه شوم که نویسنده به دنبال چه چیزی بوده است و آیا توانسته است آن کار را انجام بدهد یا خیر؟

۵. در یادداشت‌تان از کلمات زیبا، جذاب و متنوع استفاده کنید. دایره‌ی واژگانی ما برای گفتن حرف‌هایمان یک مقدار محدود است. به این معنا که جمله را خیلی ساده تمام می‌کنیم. تنوع در کلمات، صفت و موصوف‌هایی که استفاده می‌کنیم، تابع اضافاتی که در متنمان می‌آوریم و ... به جذاب شدن متن ما کمک می‌کند و باعث می‌شود مخاطب راحت‌تر آن را بخواند.

۶. ویرایش و بازخوانی متن جزء لوازم مهم نوشتن یادداشت است. وقتی یادداشتی را می‌نویسیم نباید فوراً آن را به جایی بدهیم تا چاپش کنند. می‌دانید که یکی از رمان‌های خیلی مهم دنیا بادبادک‌باز، اثر خالد حسینی است. خالد حسینی می‌گوید: کتاب من و آن چیزی که چاپ شده است، فقط در شخصیت‌ها و خط کلی داستان مشترک هستند. به این معنا که این رمان به قدری ویرایش شده است که با نسخه‌ی اولیه‌ی آن خیلی تفاوت دارد. یا مثلاً رمان پیرمرد و دریا اثر همینگوی - که الان حدوداً شصت سال است که کتاب اصلی رمان‌خوان‌های کلاسیک است. - شصت بار بازنویسی شده است.



اخیرا کاری انجام می‌دادیم که دو الی سه بار آن را خوانده بودیم اما در خوانش آخر متوجه شدیم که چهل الی پنجاه غلط املائی دارد.

۷. از آنجایی که بیش از هفتصد کلمه نمی‌خواهیم صحبت کنیم، جملاتمان باید بار معنایی داشته باشد. به این معنا که با تمام شدن هر جمله، مخاطب من یک قدم به جلو حرکت کند. متأسفانه بسیاری از یادداشت‌ها با این مشکل مواجه هستند که چکیده‌شان بیش از صد و پنجاه کلمه نیست و در تمام یادداشت یک حرف دائماً تکرار شده‌است. به عبارت دیگر در بسیاری از یادداشت‌ها جمله‌ی قبلی و بعدی با هم فرقی ندارند و صرفاً فعل و فاعل و صفت و موصوف عوض شده‌اند! از آنجایی که در استفاده از کلمات محدود هستیم، باید طوری عمل کنیم که مخاطب یک قدم به جلوتر حرکت کند.

۸. وقتی در دوره‌ی تیموریان شروع به تاریخ نویسی کردند، امیر تیمور گورکانی یک دستور العمل کلی به تمام کسانی که تاریخ می‌نوشتند، ارائه داد: «آن‌گونه بنویسید که عامه فهم کنند و خاصه اعتراض نکنند.» به نظر من این یک دستور العمل کلی است. متن ما باید طوری باشد که عامه آن را فهم کرده و اهل فن هم نگویند این چه است که نوشته‌ای؟ این باید روح کلی یادداشت ما باشد.

۹. در توصیف و نقدها اغراق نکنیم. به این معنا که نه در مقام ستایش بنشینیم و نه در مقام تحقیر و توهین. این هم نکته‌ی مهمی است.

۱۰. مطلب بعدی این است که وقتی می‌خواهید برای یک کتاب یادداشت بنویسید، بلافاصله پس از خواندن سه الی چهار فصل اول کتاب، یادداشت را شروع نکنید. به عبارت دیگر در نوشتن یادداشت عجله نکنید. شاید در فصل پنجم مطلبی بیاید که

مشخص کند برداشت اولیه‌ی شما صحیح نبوده‌است. البته در کتاب‌های علمی این اتفاق کمتر می‌افتد اما در کتاب‌های داستانی و روایی بیشتر شاهد این مطلب هستیم.

۱۱. آخرین مطلب این است که متنتان باید با نشاط باشد. وقتی بعضی ازمتن‌ها را می‌خوانید، احساس می‌کنید ریتم دارند. به عبارت دیگر بعضی از متن‌ها علاوه بر این که بر دانش مخاطب اضافه می‌کنند، نوع به کاربردن و چینش کلمات در آن‌ها طوری است که حظی را نصیب مخاطب می‌کند.

مطلب دیگری که آقای غلامی برای من فرستاده‌اند، این است که باید بدانیم کتاب خوب را غالباً نویسنده و ناشر خوب منتشر می‌کنند. این مثل این است که در مواد شوینده وقتی یک برند معروف، صابون تولید می‌کند، صابونش هم صابون خوبی خواهد بود، چون این صابون نیز برای همین شرکت است. نمی‌شود که شامپوی شرکتی درجه‌ی یک بوده و صابونش افتضاح باشد. غالباً ناشران خوب، کتاب‌های خوب چاپ می‌کنند. در دوازده الی سیزده سالی که در نشر فعالیت کرده‌ام، خیلی کم پیش آمده است که یک کتاب درجه‌ی یک را در یک نشر گمنام پیدا کنم. این تجربه‌ی شخصی خود من است.

**کلیدواژه: یادداشت‌نویسی، گزارش‌نویسی، گزارش کتاب، مرور کتاب، ریویونویسی.**